معمای پلیسی
شماره ۸۷

وسواس جانی

مهدی ابراهیمی

ساعت ۱۲ شب بود که تلفن پلیس ۱۱۰ به صدا درآمد. روی نمایشگر، شماره موبایلی افتاد و صدای مردی از آن سوی گوشی شنیده شد: «به دادم برسید یک قاتل بالفطره قصد جانم را کرده است. احتمال دارد هر لحظه به سراغم بیاید. او دوستم را کشت من را هم زندانی کرده است.» پراتور آدرس مرد تماس گیرنده را گرفت، او گفت که «سامان» نام دارد و زمانی که همراه دوستش برای خرید جواهرات به بازار رفته بود توسط یک راننده مسافرکش ربوده شده اند تا اینکه با تهدید اسلحه او به شرکتی رفته اند که متعلق به پدرش است.

آدرس شرکت پدر سامان، خیلی سریع به کلانتری مخابره شد. هنوز مشخص نبود چه اتفاقی افتاده است. همه چیز حکایت از گروگانگیری داشت. یگان گروگان رهایی نیز وارد عمل شد. خیلی با احتیاط از پله های اضطراری ساختمان ۱۰ طبقه بالا رفتند. عملیات پنهانی بود. وقتی مأموران به داخل شرکت نفوذ کردند هیچ اثری از گروگانگیر به دست نیاوردند.

مردان سیاهپوش پلیس در جست وجوی شرکت وقتی وارد اتاق حسابداری شدند، به جسد پسری جوان برخوردند که روی زمین افتاده بود و با وجود اینکه خون آلود بود اطراف آن تمیز و مرتب به نظر می رسید. همه تصور می کردند دبیر به صحنه گروگانگیری رسیده اند و «سامان» به قتل رسیده است، دقایقی نگذشته بود که موبایل کشیک قتل به صدا درآمد و بازپرس شمس سوار بر خودرو به سمت محل جنایت حرکت کرد. نیم ساعت بعد وقتی بازپرس در برابر برج ۱۰ طبقه ای توقف کرد، مجتمع تجاری نگین را با نمای شیشه ای روبرویش دید. در نرده ای آن باز بود. وارد آن شد. نگهبان برج در گوشه ای ایستاده بود. ساختمانی با یک مساحت بسیار زیاد که دور تا دور آن در هر طبقه بیش از ۸ شرکت قرار داشت.

سوار آسانسور شد تا اینکه در طبقه هفتم با توقف آن پیاده شد در راهروی این طبقه غلغله ای بود، وقتی به درخواست بازپرس شمس همه آنجا را برای دقایقی ترک کردند، وقتی محل جنایت خلوت شد بازپرس به همراه سروان عینی وارد شرکت شد. مساحتی حدود ۱۱۰ متر داشت که دور تا دور میز منشی شرکت درهای ورودی اتاق های مختلف قرار داشت. همه دکورها از جنس چوب و فندقی رنگ بود، ترتیبی هم طوری بود که می شد حدس زد این شرکت در زمینه خرید و فروش موبایل فعالیت دارد جز یک در از اتاق ها همه بسته بودند و کاملاً معلوم بود که جسد در داخل آن اتاق افتاده است.

بازپرس شمس وارد این اتاق شد. جسد یک پسر جوان که سروان عینی می گفت از روی کارت گواهینامه متوجه شده اند او «هومن» نام دارد و ۲۵ ساله است دقیقاً جلوی یک کمد تعبیه شده در دیوار روی زمین افتاده بود، جسد از اطراف با دیوارها و کمد چوبی یک متری فاصله داشت و طاقباز بود. جای دو گلوله روی صورت و گردنش دیده می شد و جالب اینکه هیچ آثاری از خون روی کفپوش پارکت اتاق و اطراف جسد دیده نمی شد. برخلاف انتظار بازپرس هیچ قطره خونی در اطراف جسد پاشیده نشده بود و دیوارها از لکه های خونی در امان بودند انگار قاتل خیلی آدم تمیز و مرتبی بود که به این اندازه با وسواس آدم کشته است. لباس های «هومن» خیس بود و جای گلوله به شکلی بود که احساس می شد آن را شسته اند چرا و به چه علت؟! خیلی غریب بود، به نوع پوشش مقتول دقت کرد لباس کاملاً مطابق با جوانی شور و نشاط. وقتی از آن اتاق خارج شد تنها چیزی که توجهش را جلب کرد بهم ریختگی بسیار کم اثاثیه ها، کشوها و کمدها بود که این نوع بهم ریختگی نیز می توانست از تمیز کاری قاتل وسواسی بوده باشد.

بازپرس شمس از اتاق خارج شد و به مأموران تشخیص هویت گفت که می توانند نمونه برداری کنند. از آنان خواست به دقت نمونه های خون به دست آمده در اطراف جسد را تجزیه کنند؛ زیرا امکان داشت قاتل به خاطر اینکه در درگیری با «هومن» زخمی شده است و خونی از او روی زمین و در محل قتل به زمین افتاده است به شست و شوی جسد و لباس های آن و اطراف جسد دست زده است. وقتی پزشک جنایی را دید خواست ساعت دقیق قتل را تخمین بزند سپس گزارش تلفنی مردی که خود را سامان معرفی کرده بود را خواند. پس مرد دیگری نیز بایستی در شرکت بوده باشد یا اینکه گروگانگیر او را با خود برده باشد در این صورت خطر در کمین «سامان» بود. بازپرس شمس به جست وجوی اتاق های دیگر پرداخت. در همه اتاق ها به هم ریختگی دیده می شد و مشخص می کرد قاتل به دنبال چیز خاصی بوده است تا اینکه کلید در آخرین اتاق را چرخاند و وارد اتاق شد در آنجا مردی دیده شد که پشت به در ورودی روی زمین افتاده بود و به سختی نفس می کشید.

همان «سامان» بود که به خاطر گازهای اشک آور و بی هوش کننده پلیس گروگان رهایی نیمه جان افتاده است. سریع با اورژانس تماس گرفته شد تا «سامان» که با پیدا شدن موبایلش در دست راست و اینکه آخرین شماره روی موبایل ۱۱۰ پلیس بود به بیمارستان انتقال یابد. سامان حتی قادر نبود چشمانش را باز کند و بدون اینکه بازجویی شود هنوز این مرد را به بیمارستان انتقال نداده بودند که دکتر فرهمند نزد بازپرس رفت و گفت که قتل حدود ۶ ساعت پیش رخ داده است به ساعتش نگاهی انداخت عقربه ها روی ساعت ۲ بامداد بودند و قبل از ترک شرکت به سمت مأموران تشخیص هویت رفت. آنان در حال جمع کردن اثاثیه بررسی صحنه جرم بودند و با دیدن او گفتند که متأسفانه هیچ خونی روی کف پارکت اتاق دیوارها و حتی لباس های مقتول به دست نیامده و تنها خونمردگی در محل اصابت گلوله دیده شده است که متعلق به جسد «هومن» است و قاتل با وسواس زیادی بعد از جنایت همه جا را شسته و آثار آب شویی در همه جا وجود دارد.

بازپرس شمس پایین برج از نگهبان خواب آلود پرسید که چه ساعتی در نرده ای بسته می شود و شنید ساعت ۹ شب و وقتی پرسید شرکت پدر «سامان» چه زمانی تعطیل می شود شنید که ساعت ۶ عصر آنها همه می روند اما آن روز او اصلاً ورود «سامان» و دوستش را به شرکت ندیده است و شاید از طریق پارکینگ داخل رفته باشند.

فردای آن روز بازپرس در اتاق شماره ۲۱۰ بیمارستان به ملاقات «سامان» رفت. این پسر قبراق نشسته بود تا دکتر نظر به ترخیص او بدهد، وقتی روبروی شاهد بیستی جنایت ایستاد لبخندی زد و گفت: «جان سالم بدر بردی، الآن بایستی بنشینی و بگویی چه اتفاقی افتاده است؟»

سامان انگار فیلم سینمایی تعریف می کرد: «من و «هومن» خیلی صمیمی بودیم او در کار خرید و فروش بود و من در شرکت پدرم کار می کردم. دیروز ظهر طبق قرار قبلی من به دیدن او در سرچشمه رفتم تا با هم برای خرید مقداری دلار و یورو به چهارراه استانبول برویم، می خواستم سفری سیاحتی به کشورهای اروپایی داشته باشم. وقتی سوار یک خودروی دربستی شدیم از راننده خواستیم به پاتوق دلارفروش ها برود.»

*** مگر خودتان خودرو نداشتید؟**

– آن روز پدرم خودرو را با خود برده بود او با مادرم به اصفهان رفته است و شرکت را به من سپرده است و دیروزمن وقتی بیرون رفتم از منشی شرکت خواستم در صورت دیر کردن من خودش سر ساعت همیشگی شرکت را تعطیل کند، در مسیر من و «هومن» فقط در خصوص دلار حرف می زدیم و از این که می خواهیم کلی دلار بخریم حدود ۱۰ میلیون تومان پول همراهم بود و تراول چک ها را در خودرو به «هومن» نشان دادم.

به میدان شهدا نرسیده بودیم که راننده با زدن بوق و اجازه گرفتن از ما که دوستش را در خیابان دیده است و چندلحظه ای از خودرو پیاده می شود توقف کرد، ما گرم صحبت کردن بودیم تا این که او و دوستش سوار خودرو شدند و با عذرخواهی از ما به راه افتادند.

ما وقتی پی بردیم که مسیر حرکت تغییر کرده است که از بین دو صندلی یک کلت کمری مجهز به صدا خفه کن را دیدیم دیگر لال شدیم، راننده با صدای خشنی پرسید چه زمانی شرکت پدرم تعطیل می شود؟ مشخص بود کاملاً حرف های من را نشنیده است. به او گفتم ساعت ۷ عصر به خاطر همین اشاره ای به دوستش کرد و گفت که بایستی چند ساعتی در خیابان ها بچرخیم، دیگر حرفی نمی زدیم آن دو در داخل خودرو همه ۱۰ میلیون تومان پول من و حدود هزار دلار «هومن» را گرفت و تا ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه عصر ما را همراه خود به اطراف تهران برد تا اینکه با گرفتن آدرس شرکت پدرم به سمت آنجا رفت، حدود ۱۵ دقیقه مانده به ساعت ۸ شب بود که وارد پارکینگ برج شدیم. او و دوست محل اش ما را داخل آسانسور کردند حق نداشتیم حرفی بزنیم خصوصاً اینکه اسلحه آنان صداخفه کن داشت وقتی مطمئن شدند داخل شرکت کسی نیست من و «هومن» را به داخل آن بردند و خودشان نیز همراهمان داخل آمدند، آنان دنبال گاوصندوق بودند من چیزی نگفتم تا اینکه ما را به دورترین اتاق از در ورودی بردند، در آنجا نمی دانم چه شد که ناگهان «هومن» دل و جرأت پیدا کرد و با چاقویی که همیشه همراه داشت به سمت مرد راننده حمله کرد و با زدن چند ضربه چاقو او را مجروح کرد اما هنوز موفق نشده بود او را سپر خود کند که مرد مسلح در گلوله شلیک کرد و «هومن» روی زمین افتاد.

آن دو دستپاچه شدند جسد «هومن» روی دستشان مانده بود، راننده وحشتزده بود او همراه من و در حالی که تپانچه دوستش من را نشانه رفته بود به شست وشوی کف اتاق و جسد مشغول شد تا مبادا قطره خونی از جراحت او روی لباس ها به صورت «هومن» و روی زمین بماند و مدرکی برای پلیس بماند.

*** چرا بایستی قطره خونی روی لباس ها و صورت «هومن» از قاتلان بر جا می ماند؟**

– معلوم بود آنها نمی خواستند «هومن» کشته شود، بعد از شلیک گلوله، راننده با دست مجروحی که داشت روی جسد افتاد و در حالی که کنترل کارهای خودش را از دست داده بود او را با گرفتن لباس هایش و سیلی زدن به صورت می خواست به هوش بیاورد.

*** بعد چه شد؟**

– وقتی همه آثار حتی قطره های خون روی دیوار شسته شد آن دو من را در اتاق حبس کردند حتی یک ساعتی من صدای حرکات آنان را می شنیدم و جرأت استفاده از موبایل را نداشتم تا اینکه آنان شرکت را ترک کردند، وقتی در شرکت بسته شد باز مطمئن نبودم رفته باشند، منتظر ماندم تا مطمئن شوم، بعد با پلیس تماس گرفتم اما در حین حمله پلیس داخل شرکت با گاز اشک آور و بی هوش کننده به بد وضعیتی افتادم.

*** می توانی آنان را چهره نگاری کنی؟**

– بله، حداقل چندساعتی با آنان بودم حتماً چهره نگاری می کنم هر کجا بخواهید می آیم تا این پست فطرت ها دستگیر شوند.

بازپرس شمس از بیمارستان خارج شد. از «سامان» خواست وقتی حالش خوب شد به دادسرای امور جنایی تهران بیاید تا به آگاهی برای چهره نگاری معرفی شود، نیاز بود باز شرکت را بررسی کند وقتی در شرکت وارد اتاق شد که «سامان» زندانی بود با پنجره ای روبرو شد که بسته بود آن را باز کرد از ترس یکی از اتاق های شرکت می شد براحتی خود را به پنجره رساند و داخل شد سپس آن را بست.

سامان از بیمارستان ترخیص شده بود. او وقتی وارد اتاق کار بازپرس شمس شد و اعلام آمادگی کرد تا قاتلان دوستش را چهره نگاری کند در برابر دو دلیل غیرقابل انکاری قرار گرفت که او را قاتل «هومن» نشان می داد.

چاره ای جز اعتراف نبود، سامان گفت: «دوستم در کار چاپ دلار تقلبی بود و دستگاه و کاغذهای بی نظیری داشت. او را کشتم تا بتوانم خودم با توجه به آشنایی که به کار دستگاه داشتم پولدار شوم، اسلحه را نیز کار همان دستگاه کاغذها پنهان کرده ام و جسد «هومن» را بعد از قتل به شرکتمان انتقال دادم.»

****

خوانندگان گرامی با اشاره به دو دلیل بازپرس شمس می توانید در فرعه کشی جایزه معمای پلیسی شرکت کنید، پاسخ های خود را به صندوق پستی روزنامه ایران ارسال کنید.

پاسخ معمای پلیسی شماره ۸۴ - شام آخر

بازپرس شمس در صحنه قتل دید که جسد سمت راست کوچه که از ضلع شرقی یکطرفه بود در پیاده رو افتاده است و همسایه ها نیز گفتند خودروی قاتل را دیده اند که از ضلع غربی فرار کرده است از سوی دیگر اسلحه نیز ۱۵۰ متر بالاتر از محل کشف جسد و در سمت راست یعنی همان سمت افتادن جسد به دست آمد. اگر با توجه به مدارک و مستندات یونس در قتل مهرشاد، تنها دو بایستی خودش برای فرار پشت فرمان که در سمت چپ خودرو قرار دارد می نشست و اگر این چنین می بود او اسلحه را در حین حرکت بایستی از سمت چپ خودرو بیرون می انداخت و اسلحه در سمت چپ کوی شبنم کشف می شد. پس اینکه اسلحه در سمت راست کوچه پیدا شده است نشان می دهد یونس در صندلی سمت راست راننده نشسته بود و از پنجره سمت راست اسلحه را بیرون انداخته است و راننده هیچ کس جز سوامار نبود.

برنده نامه های پلیسی شماره ۸۴ - شام آخر

سرکار خانم صدیقه زمانی پور از ارومیه به قید قرعه برنده این سری از معمای پلیسی شناخته شده است که برای دریافت جایزه اش می تواند با گروه حوادث روزنامه ایران تماس بگیرد.

این عزیزان در قرعه کشی شرکت داده شده اند:

اعظم مشعل چیان، آزاده آکبری سند، واهیک فره یکیانس، سرور حسینی، سارا گل روح، گل حسینی، بیتا ملکی، علی عزیزپور، نوروزعلی عزیزپور، داود کرمعلی، هاجر گنج پور، سیدهادی قراب، افسانه طباطبایی مدنی، اردشیر رحیمی مبرانی، مائده فتاحی، پروین ابوالفتحی صالح، امیرحسام فتاحی، علی فتاحی، حمید ابراهیمیان، اعظم مقصودی، گلستان بابایی، گل زمان دهقادار، حوریه بابایی، عابدین معصومی، فریدون معصومی، صغری نخبه زارع، صدیقه معصومی، مجید معصومی، هادی رهبر رضا خانلو، میلاد غریبیان، مهشید فخرایی لاهیجی، آرین رحیمی میدانی، آمایج رحیمی میدانی، مرضیه سلیمانی، علی علیزاده راد، راضیه گودرزی، احمد باندیران، حسینعلی سیدجلیلی، حمیدرضا شهابی، الهه مهری، امیرحسین زعفرانلو، قربانعلی بلکه جانی، نسرین رضوان زاده، آرش فلاحی، فرانک الله کرم، رستم ریعی، ابوالفضل ریعی، فرید ریعی، فاطمه ریعی، منیره ریعی، پروین حیدری رودک، سمیرا محرابی پری، آیدا سادات پیرانی، زهرا یعقوبی، امیرعلی محسنی، حمید منفرد، مجید جلالی، ایران مدبر، عباس حسینیان، سیدمقداد عنایتی مهر، حمیدرضا پورحامدی، هدا ممتازبخرایی، مهران رهبرحقیقت، منیر بشیری، مهران مهدی کیا، شعبان مصطفایی، حمید قاضی زاده، پریسا ترکی، امیررمضانی، مهدی یعقوبی بیدگلی، جنت عباس زاده، امیرمسعود یعقوب بیدگلی، محمدجواد دانش، حمید پهلوی خواه، فهیمه شبستری، حمیدرضا شیخ احمدی، مطهره عسگری وپروین اختیاری.

این دوستان پاسخ های نزدیک ارائه داده اند:

مرتضی سرزاری، مصطفی سرزاری، حسن جندقی، محمودرضا شهروی، فاطمه کیخسروی، آذر صناعی، حسن ستاری وحید، معصومه زیباچهره، سامره رحمانی، سیدسعید حسینی معتمدی، محمد سرافنگ، محمدرضا کربلایی حیدری، سیدحمید حائری، سینا نوایی، مانی نوایی، اکرم مهربان، حمید نوایی، ملیحه السادات رضوی، کبری صادقی و محمدحسین قدیم خان.

MVM110 کم مصرف ترین خودروی تولیدی کشور
12 Valve D.O.H.C
MVM
آیا خودروی MVM110 را در شهر و جاده ها دیده اید؟
مدیران خودرو ایده آل
قابلیت استفاده انتخابی از:
گیربکس AMT، قابل استفاده به صورت اتوماتیک و معمولی
اگزوز دوبل جلو • ترمز ABS
رینگ آلومینیوم • پخش صوت MP3
تنظیم کننده چراغ های جلو از داخل
سنسور دید عقب
MVS
www.mvs.ir

ودیعه اول (ریال)	ودیعه دوم (ریال)	باقیمانده وجه	زمان تحویل
۴۰/۰۰۰/۰۰۰	——	هنگام تحویل	۴-۲ ماه بعد از ثبت نام
۴۰/۰۰۰/۰۰۰	۱۰/۰۰۰/۰۰۰	هنگام تحویل	۶ ماه بعد / ۹-۳ ماه بعد از ثبت نام

سود مشارکت: ۱۶ درصد

بانک رفاه کارگران کد (۱۳۳۳) جاری همراه ۱۱۸۸۸۰۰
بانک سپه کد (۱۳۷۸) جاری طلایی ۱۳۷۸۸۰۰۰۰۶۹۰۲
بانک ملت شعبه شهید صدوقی کرمان
جاری جام ۳۳ / ۷۴۸۳۰
به نام شرکت صنایع خودروسازی مدیران قابل پرداخت در کلیه شعب بانک های رفاه کارگران - سپه و ملت سراسر کشور

مشخصات کلی		کم مصرف		باتری خودکار شیشه ها در صورت فرکوئنسی
موتور	۳ سیلندر CC ۸۱۲	کوئر		تایمر برف پاک کن
گیربکس	۵ دنده جلو	رادیو پخش استریو		
قدرت موتور	۵۱ اسب	قفل مرکزی		ریموت کنترل
فرمان	هیدرولیک	چراغ مه شکن جلو و عقب		سپویلر عقب
نیروی محرکه	محور جلو	صندلی تاشو عقب		سیستم ضد سرقت
ترمز جلو	دیسکی	برف پاک کن و گرم کن شیشه عقب		آینه های بغل برقی
قرقره باک	۳۵ لیتر	کلید تنظیم نور پشت آجر		شیشه بالابر برقی
تایرها	۱۵۵/۱۵/۱۳	بدنه و درب های تقویت شده		چراغ سوم ترمز

جهت اطلاع از چگونگی پیش فروش خودروی MVM110 با نمایندگی های مجاز مدیران خودرو در سراسر کشور تماس حاصل نمایید.

ردیف	نام نام خانوادگی	شهر	نشانی	تلفن	پست الکترونیکی
۱	محمد کریمپور مطلق	تهران	خ انقلاب نبش نوبهار	۷۷۵۳۰۴۲	Karimpour100@mvs.ir
۲	محمد قلابی	تهران	میدان آزادی	۶۶۰۴۲۵۵۰۲	Ghalebi110@mvs.ir
۳	علیرضا زینالدست منفرد	تهران	بوشهر، مطلع بوستان	۷۷۲۲۵۵۴	Monfared123@mvs.ir
۴	مهدی بختیار	تهران	خ سهروردی، مانوس	۸۸۴۲۷۱۲۷	Bakhtiar120@mvs.ir
۵	حمیدرضا محمودزاده	تهران	میدان دیموری، نوان نوانب	۴۶۵۷۵۲۱۰۲	Omid121@mvs.ir
۶	وکیلیان زهرایی	تهران	م رسالت، خ فردوس غربی	۷۷۸۸۲۵۱	Zahra100@mvs.ir
۷	بهادر مظفری کلیبانکلی	تهران	شهریار، خ الغدیر پریکام	۵۲۶۱۷۲۵	Gilpangam100@mvs.ir
۸	مهدی رنگشیان	تهران	خ دماوند ایستگاه ترکیه، سید مهدی	۷۷۳۱۱۱۸	Rangsian101@mvs.ir
۹	علامرضا نوری	تهران	۱۷ شهریور، خ آیت الله محمدی	۲۲۰۵۴۲۸	Nouri154@mvs.ir
۱۰	امیر صادقی	تهران	نظام آباد	۷۷۵۵۰۹۰۱	Sadeghi147@mvs.ir
۱۱	محمد خوادی	کرج	فوبان، فردوس، کرج	۴۸۵۳۹۸۲	Javadi155@mvs.ir
۱۲	مصطفی ناصرابرانی	کرج	خ شهید بهشتی	۱۵۴۲۱۵۴	Tavakol100@mvs.ir
۱۳	حسین علی فیروزآبادی	کرج	خ شهید بهشتی	۱۵۵۰۸۲۰	Firouzabadi111@mvs.ir
۱۴	بهرام حیدری	ارک	خ سفید	۲۲۹۷۷۷۲	Haidari111@mvs.ir
۱۵	محمدرضا موسوی	ارومیه	بلوار آزادی	۲۲۲۳۱۸۲	Mousavi129@mvs.ir
۱۶	احمد دانش علی	اصفهان	خ دکتر نظامی	۲۲۱۲۲۹۱	Hajiali111@mvs.ir
۱۷	رضا خیاطباشی	اهواز	بلوار آزادت، بهبهانی	۵۵۲۱۵۵۴	Khayatbashi146@mvs.ir
۱۸	عیسی شیروی	ایلام	بلوار شهید بهشتی	۲۲۲۵۲۸۲	Khosro110@mvs.ir
۱۹	پرویز میانجی	بهشهر	خ امام خمینی غربی	۲۲۱۲۲۷۷-۸	Miangi110@mvs.ir
۲۰	علی اسلیان	بم	عیش آباد	۴۰۸۱	Aseman111@mvs.ir
۲۱	شهاب الدین بیجنی	بندرعباس	خیابان رسالت	۲۲۲۵۵۵۵	Vaseh111@mvs.ir
۲۲	محمد حسین آزادی	تبریز	م فوتبال باکت، ۲۸۵۵	۲۲۱۱۵۱۰۳	Dastrangi140@mvs.ir
۲۳	عبدالله شفاعیان	خوی	بلوار مطهری	۲۱۵۲۵۱۱	Mehr143@mvs.ir
۲۴	سید امیر قواسی	رشت	جاده امیرکلا	۸۸۲۵۵۵۲	Ghavasi119@mvs.ir
۲۵	محسن ملکی	ساری	خ امیرمازندی	۲۲۲۷۵۱۰	Malekii156@mvs.ir
۲۶	محمد علی طاهری	سنندج	م دکتر شریعتی	۲۲۲۵۹۸۲	Taheri131@mvs.ir
۲۷	محمد و عبدالعظیم کاظمزاده	سمنان	م امام حسین خ ۱۵ خرداد	۲۲۲۹۷۲۷	Kazemzadeh139@mvs.ir
			مقابل شهرداری سمنان	۲۲۲۳۸۵۸	
۲۸	محمدرضا فریدت	شیراز	خ ملاصدرا شیرازی	۲۲۰۲۱۲۷	Farid141@mvs.ir
۲۹	محمد شاه بوستی	صحنه	خ باسداران	۲۵۵۲	Doostiq121@mvs.ir
	علی تاشیک				
۳۰	حمید علی رضا میرمنجمی	قزوین	بلوار ۱۵ خرداد	۲۲۵۶۴۲۹۵	Kalimi145@mvs.ir
۳۱	محسن احمدی قریانی	قم	خ ایستگاه	۲۲۰۲۲۲۲	Azad112@mvs.ir
۳۲	عبدالله علی پورمقدم	کاشان	میدان بسیج	۵۵۰۲۲۵۱	Moghadam113@mvs.ir
۳۳	احمد زرنگی پور	کرمان	جاده تهران خ سرق	۲۵۲۴۲۱۰	Zerangipour138@mvs.ir
۳۴	سیاوش و کیومرث یاری	کرمانشاه	بلوار آبشهر	۸۲۶۷۲۲۲	Yari148@mvs.ir
۳۵	مشیت الله درمیانی مطلق	گرگان	میدان شهید بهشتی	۲۲۵۱۰۳۱	Mollaqli130@mvs.ir
۳۶	اکبر مهرآزما	لار	فلکه امام خمینی	۲۲۲۰۲۵۵	Mehrazma112@mvs.ir
۳۷	شیرعلی فرهاد فرهاد	ملایر	بلوار بعثت	۲۲۲۲۲۲۱	Farhad112@mvs.ir
۳۸	سید مصطفی امامی	مشهد	خ بهار	۸۵۴۰۱۷۰۹	Emami134@mvs.ir
۳۹	مهدی پیکری	همدان	خ ایستگاه رودبری غربی	۲۲۲۲۲۲۸	Bighari112@mvs.ir
۴۰	ناصر خوشبندی	یزد	خ آیت الله کاشانی	۸۲۱۸۲۸۳	Khoshbandi139@mvs.ir

در صورت تکمیل ظرفیت، شرکت صنایع خودروسازی مدیران محق خواهد بود که ثبت نام را متوقف نماید.
Sowgand.com